



Shaere.ir

«بزم خیال»

چای است و دو فنجان و دهانم شده قندان

یک بزم به یاد تو و آن چهره ی خندان

یک میز و دو بشقاب و دو لیوان لبالب

هر شب به خیالم که شوی سرزده مهمان

هی رخت عوض میکنم و فکر، که باید

از در که بیایی بشوی عاشق و حیران

گیسوی پریشان و از این عشوه ی موزون

انگشت به حیرت ببری زیر دو دندان

رقصی و دوتا چرخ در آینه ی قدی

باید به لوندی بپریم دل به کف آسان

شمعی و کتابی و به تازی بنوازی

فالی که نگوید سخن از دوری و هجران

در شیطنت و قهقهه و بوسه و مستی

باشد که صدامان برسد تا به خیابان

این قصه ی تکراری شبهای زیاد است

بر گرد که این خانه بگیرد سر و سامان

ستاره فرخ نژاد^۱



^۱ شعر از ستاره فرخی نژاد، سایت shaere.ir